

مرور

اخلاق زندگی امروز

● ریچارد رورتی را مهم‌ترین فیلسوفان تحلیلی معاصر و چه‌بسا بزرگ‌ترین فیلسوف آمریکایی است که نظرات جدیدی در سنت پراگماتیسم ارائه کرد. اگرچه برخی او را به‌دلیل عقاید نسبی‌گرایانه‌اش پیست‌مدرن می‌دانند، خود او هرگز این عنوان را نپذیرفت و آن را اساسا بی‌معنا می‌دانست. بسیاری بر این باورند که او فلسفه را از محدودیت‌های تحلیلی‌اش رها کرد. شاید خود او مناسب‌ترین تعریف از فلسفه‌اش را در زندگینامه خودنوشت فکری‌اش با عنوان «تروتسکی و ارکیدهای وحشی» ارائه می‌کند: «من چهل سال در جستجوی راهی منسجم و قانع‌کننده برای بیان این دغدغه‌ام بودم که فلسفه، اگر قرار باشد به کاری بیاید، به چه کاری می‌آید». رورتی تقسیم‌بندی مشهوری از فیلسوفان مطرح جهان دارد: دسته اول امثال دیوبنی، میل، رالز و هابرماس هستند که در کار سروسامان‌دادن به زندگی عمومی مردم هستند ولسی زیادی خود را جدی می‌گیرند و خواندن آثارشان کسالت‌بار است؛ دسته دوم امثال هایدگر، فوکو، دریدا و لیوتار هستند که به‌درد زندگی خصوصی مردم می‌خورند و فکر می‌کنند به‌درد زندگی عمومی مردم هم می‌خورند. باین‌حال، بسیاری شهرت یا سوء‌شهرت او را به‌خاطر بی‌طرفی فلسفی او می‌دانند. رورتی در ایران نیز فیلسوفی کاملا شناخته‌شده است. در خرداد ۱۳۸۴ در حالی به تهران آمد که هیچ کتابی از او به فارسی ترجمه نشده بود. بعد از سفرش به ایران چند اثر مهم او به فارسی ترجمه شد، ازجمله «فلسفه و امید اجتماعی»، «اولویت دموکراسی بر فلسفه»، «پیشامد، بازی و همبستگی» و «فلسفه و اینکه واقعیت». به‌تازگی نشر چشمه متن کوتاه و مختصری از او در قالب کتابی با عنوان «اخلاقی برای زندگی امروز» منتشر کرده که در آن به دنبال مبایعی مشترک میان فلسفه و دین است. متن مربوط به رورتی در کتاب حاضر سخنرانی او با موضوع «معنویت و سکولاریسم» در انجمن فرهنگی در تورینو ایتالیا است. نیمی از این متن مربوط است به سخنرانی رورتی و نیم دیگر به پرسش‌وپاسخ آن جلسه اختصاص دارد. مابقی کتاب هم مقالات کوتاهی است از جیوانی واتیمو، جفری رابینز و الیجا دان درباره رورتی.

رورتی در سخنرانی خود ابتدا خطوط کلی مجادله میان دو نگاه متعارض درباره سرشت اخلاقیات را ترسیم می‌کند. اینکه آیا چیزی به نام ذات یا طبیعت انسانی وجود دارد، آنچه بتواند مبنا و اساس دآوری‌ها و احکام اخلاقی ما قرار گیرد؟ روشن است این پرسش‌ها هسته اصلی فلسفه اخلاق را تشکیل می‌دهد.

رورتی معتقد است که نمی‌توان میان تصور پاپ و تصور مقابل آن از جامعه آرمانی بر مبنای اصول فلسفی دست به انتخاب زد، چون اینکه ما کدام آینده را برای بشریت ترجیح می‌دهیم تعیین می‌کند که این یا آن اصول را انتخاب کنیم. در نظر رورتی، فلسفه محدودیتی بر استفاده از تخیل تحمیل نمی‌کند، بلکه خود نیز محصول تخیل است. حتی تأکید دارد تاریخ هم بیش از فلسفه کمکی نمی‌کند، چراکه تاریخ را می‌توان به شیوه‌هایی بسیار متفاوت خواند. برای مثال، او از یک‌سو، به سخنان پاپ اشاره می‌کند که گفته بود «تجربه‌های تاریخی ما از فاشیسم و کمونیسم نشان می‌دهند ما به الزاماتی اخلاقی نیاز داریم که از سوی یک قانون اخلاقی ثابت بیرونی بر ما تحمیل شود» و از سوی دیگر به سخنان مخالفان پاپ که به جنایت‌هایی که کلیسا مرتکب شده می‌پردازند.

او تأکید دارد برای تصمیم‌گیری درباره موافقت یا پاپ یا جیمز یا میل و دیوبنی و هابرماس، نه عقل می‌تواند کمک کند و نه تجربه. برای تصمیم‌گیری درباره این دو برداشت از موقعیت بشر که هر کدام برآمده از رشادت‌های اخلاقی بسیاریند، هیچ دادگاه بی‌طرفی وجود ندارد تا به آن پناه برد و به ما کمک کند. او تأکید دارد جدال میان دو دیدگاه نیست که یکی منطقی بر واقعیت باشد و دیگری نباشد. بلکه جدال میان دو شعر خیال‌پردازانه است. یکی خیال صعود عمودی به سوی چیزی بزرگ‌تر از انسان صرف را در سر می‌پروراند و دیگری خیال پیشرفت افقی به سمت جامعه جهانی مبتنی بر مشارکت. ازاین‌رو، رورتی بر این باور است که اثبات یا نفی «ذات انسان» تلاشی نافرجام و بیهوده است. او تأکید دارد تنها کاری که می‌توان کرد این است که ببینیم کدام پاسخ، شادکامی و سعادت بیشتری را برای جامعه بشری به ارمغان می‌آورد.

از این منظر، «اخلاق زندگی امروز» را به‌رسمیت‌شناختن هرچه بیشتر دیگران، لحاظ‌کردن هرچه بیشتر خواست‌های دیگری – اعم از زنان، فرودستان، اقلیت‌ها- و در یک کلام، گستراندن هرچه بیشتر «دایره ما» تعریف می‌کند.

اخلاقی برای زندگی امروز

ریچارد رورتی
ترجمه: علی سیاح
ناشر: چشمه
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

اگر یکی از ویژگی‌های هر لحظه حقیقتا انقلابی شکست کامل مقولات مرسوم ما در توصیف وقایع اطرافمان باشد، گواه خوبی است بر اینکه در دوران انقلابی زندگی می‌کنیم.

سردرگمی عمیق و تردیدهایی که در میان تحلیلگران فرانسوی –و حتی فراتر از آن، تحلیلگران سرتاسر جهان– در مواجهه با «برده‌های» بی‌درپی نمایش جلیقه‌زرها موج می‌زند، نمایشی که اکنون به‌سرعت به اوج خود می‌رسد، نتیجه ناتوانی کامل از فهم نحوه تغییر قدرت، کار، و جنبش‌های مخالف قدرت در ۵۰ سال گذشته است، به‌ویژه از سال ۲۰۰۸ به بعد. روشنفکران اغلب در درک این تغییرات به‌غایت ضعیف عمل کرده‌اند.

بگذارید با دو نظر درباره علت این سردرگمی شروع کنم:

۱- در یک اقتصاد مالی، فقط کسانی که بیش از همه به ابزارهای خلق پول دسترسی دارند (در اصل سرمایه‌گذاران و طبقه مدیران حرفه‌ای) در جایگاهی هستند که از زبان کلی‌گرایی استفاده کنند. در نتیجه، هرگونه دعوی سیاسی که مبتنی بر نیازها و منافع خاص باشد، معمولا جلوه‌ای از سیاست هویتی تلقی می‌شود، و بنابراین پایگاه اجتماعی جلیقه‌زرها را عمدتا فاشیستی به‌شمار می‌آورند.

۲- از سال ۲۰۱۱، پیش‌فرض‌های فهم عرفی ما در سرتاسر جهان درباره معنای مشارکت در جنبش‌های دموکراتیک توده‌ای دگرگون شده –دست‌کم در میان کسانی که به احتمال زیاد مشارکت می‌کنند. الگوهای قدیمی‌تر سازمان‌دهی «عمودی» یا سلسله‌مراتبی در قالب حزب پیشتاز به سرعت جای خود را به شیوه‌های افقی داده‌اند که در آن ایدئولوژی و عمل (دموکراتیک و برابری‌طلبانه) در نهایت دو وجه از یک چیز واحدند. ناتوانی از درک این موضوع این تصور غلط را به وجود آورده که جنبش‌هایی نظیر جلیقه‌زرها ضدایدئولوژیک و حتی نهمیلیستی‌اند.

اجازه دهید برخی پیش‌نمیه‌های این نظرات را مطرح کنم.

از زمانی که ایالات متحده معیار طلا را در سال ۱۹۷۱ کنار گذاشت، شاهد تغییری اساسی در ماهیت سرمایه‌داری بوده‌ایم. درحال‌حاضر بیشتر سودهای شرکنی دیگر نه از تولید یا حتی بازاریابی همه‌چیز، بلکه از دستکاری اعتبار، بدهی و «قرارات مربوط به اجازه‌ها» به دست می‌آید. از آنجاکه دولت و بوروکراسی‌های مالی چنان تنگناکت در هم می‌آمیزند که تمیز آنها از هم روزبه‌روز دشوارتر می‌شود، ثروت و قدرت – به خصوص قدرت خلق پول (یعنی اعتبار)– هم عملا یکی می‌شوند. (این همان چیزی است که در جنبش تسخیر وال‌استریت توجه ما را به خود جلب کرده بود و از یک‌درصدی‌ها می‌گفتیم– کسانی که قادرند ثروت خود را به نفوذ سیاسی بدل کنند و نفوذ سیاسی را به ثروت). با وجود این، سیاست‌مداران و تحلیلگران رسانه‌ای مرتب چشم خود را بسر واقعیت‌های جدید می‌بندند: برای مثال، در گفتار عمومی هنوز باید از سیاست‌گذاری مالیاتی سخن گفت، کوئی اساسا تنها راه افزایش درآمد دولت برای تأمین بودجه کارهایش همین راه است. درحالی‌که در واقع سیاست مالیاتی بیش از پیش صرفا (1) شیوه تضمین ابزارهای خلق اعتبار است که هرگز نمی‌توان آنها را دموکراتیک کرد (چنان‌که در پرداخت مالیات‌ها فقط اعتبار رسما تأییدشده قابل قبول است) و (2) به‌شوه بازتوزیع قدرت اقتصادی از یک بخش جامعه به بخش دیگر است.

از سال ۲۰۰۸ دولت‌ها پول جدیدی را در درون سیستم تزریق کرده‌اند، که به دلیل اثر بدنام کانتیلون^۱ این پول هم به کسانی رسیده که نقدا دارایی‌های مالی را در اختیار دارند، و همچنین به متحدان تکنوکرات آنها در طبقه مدیران حرفه‌ای. در فرانسه این افراد دقیقا مکرونیست‌ها هستند. اعضای این طبقه مدیران فکر می‌کنند خودشان مظهر هر نوع ممکن‌ی از کلی‌گرایی‌اند. تلقی‌های آنها از امر کلی قویا ریشه در بازار، یا بیش از پیش ریشه در آمیزه فجیع بوروکراسی و بازار دارد که ایدئولوژی مسلط «اعتدال سیاسی» است. کارگران

اریک آزان، نویسنده، مورخ و مدیر انتشارات فابریک، در

گفت‌وگوی زیر به جلیقه‌زرها می‌پردازد و رد آنها را در کتاب فرانسه می‌گیرد. از جمله کتاب‌های آزان می‌توان به «ابداع باریس»، «وقایع جنگ داخلی» و «تاریخ مردمی انقلاب فرانسه» اشاره کرد.

آیا بسا قیامی مواجهم که کمیته مخفی در کتاب خود در سال ۲۰۰۷ از آن خبر داده بود؟

آنچه امروز اتفاق می‌افتد دربرگیرنده مواردی است که در این کتاب مطرح شده، مثل ایده متوقف‌کردن فعالیت‌های اقتصادی. این ایده آن زمان غیرواقعی به نظر می‌آمد ولی امروز در حال وقوع است. باین‌حال، همه ایده‌ها و پیشنهادات کتاب «قیامی که فرامی‌رسد» منطبق با وقایع امروز نیست.

شما در یکی از کتاب‌هایتان «یوبایی شورش» را تجزیه‌وتحلیل کرده‌اید. چه عواملی در این یوبایی دخیلند و آیا امروز به وقوع پیوسته‌اند؟

آنچه برای دولتمردان واقعا جدید و بسیار نگران‌کننده است این است که مردم از جاهای مختلف در پاریس جمع می‌شوند، از بزی، برژراک، پیکاردی و ... در آمبولتی شنبه گذشته من هیچ پارسی‌ای ندیدم. این با چیزی که ما در گذشته تجربه کرده‌ایم تفاوتی بزرگ دارد. امروز پاریس نه یک بازیگر بلکه یک میدان جنگ است.

اوضاع از چه قرار است: آشوب، قیام، انقلاب یا چیزی دیگر؟

آنچه در شبیه اول دسامبر اتفاق افتاد واقعا شبیه یک قیام است. جنبش نه‌فقط در پاریس که در جاهای دیگر بسیار قوی شده است: در پوردو، مارسی، و به همان اندازه در لو پویی – آن – ولی ... پاریس دیگر موتور محرک جنبش نیست، آن‌گونه که در مه ۶۸ می‌بود پاریس معمول بود. امروز اتفاقات در پاریس روی کمنو دره چون مقر قدرت و محل استقرار مکتون است. اما خود شهر واقعا نقشی بازی نمی‌کند.

اگر اصرار داریم تاریخی بررسی کنیم، لحظات کنونی شباهت زیادی دارد به قیام ژوئن ۱۸۴۸. آن زمان، شبیه امروز قیامی متشکل از مردم ناشناس وجود داشت بدون رهبر. امروز مانند ژوئن ۱۸۴۸ مطالبات مشخص وجود ندارد، ابتدا مردم فقط از پذیرش چیزهای نپذیرفتنی سر باز می‌زنند. در آن زمان، کارگران کارگاه‌های ملی که نه‌فقط پارسیی بلکه بیشتر اهالی نورماندی و پیکاردی بودند – یک نقطه مشترک دیگر– از انتخاب تحمیلی بین رفتن به الجزایر و خشکاندن باتلاق‌های سولونی سر باز زدند و خودشان را مسلح کردند.

اندیشه

دیوید گریبر - ترجمه: سه‌ند ستاری



در این واقعیت اعتدالی هر روز که می‌گذرد از هر گونه امکان کلی‌گرایی محروم می‌شوند، چون به معنای واقعی کلمه از عهده‌اش بر نمی‌آیند. مثلا، توان تطبیق زندگی خود با دغدغه‌های زیست‌محیطی، و نه تن‌دادن به ضروریات صرف بقا، درحال‌حاضر اثر جانبی مستقیم اشکال خلق پول و مدیریت توزیع رانت‌ها است؛ هر کسی که از سر ناچاری فقط به فکر نیازهای فوری مادی خودش یا خانواده‌اش باشد متهم می‌شود به اینکه از هویت جزئی خودش دفاع می‌کند؛ و با اینکه ممکن است (منت بگذارند) جلوی برخی هویت‌ها را بگیرند، هویت «طبقه‌کارگر سفیدپوست» حتما نژادپرستی به حساب می‌آید. عین همین قضیه را در آمریکا دیدیم، تحلیلگران لیبرال استدلال کردند اگر معدنچیان آلاسچا به برنی سندرز سوسیالیست بپودی رای دهند، کار آنها به‌رحال جلوه‌ای از نژادپرستی است. به همین ترتیب شاهد این اصرار عجیب‌وغریب هستیم که جلیقه‌زرها حتما فاشیست‌اند، حتی اگر تمایلاتشان را عیان نکرده باشند.

اینها غرایزی عمیقا ضددموکراتیک هستند.

برای اینکه خواست این جنبش را بفهمیم– یعنی خواست ظهور ناگهانی و گسترش سریع سیاست دموکراتیک واقعی حتی به شکل قیام– به نظرم دو عامل مغفول وجود دارد که باید مورد توجه قرار بگیرد؛ عامل یکم اینکه سرمایه‌داری مالی مستلزم صف‌آرایی جدیدی از نیروهای طبقاتی است، به‌ویژه طب مدیران فنی (بیشتر و بیشتر آنهایی که مشغول «شغل‌های مخرف»‌اند که فقط وقت‌تلف‌کردن محض است، این مشاغل بخشی از نظام بازتوزیع نوپیرال‌اند) در برابر طبقه کارگر که بهتر است امروز آنها را «طبقه قربان» (caring classes) بخوانیم– یعنی کسانی که بیش از «تولیدکنندگان» قدیمی مشغول کار پرورش، مراقبت، محافظت و حمایت هستند. یکی از نتایج متناقض عصر دیجیتال این است که اگرچه تولید صنعتی را بی‌اندازه کارآمدتر کرده، باعث شده سلامت کار، آموزش کار، و دیگر بخش‌های مراقبتی کار ناکارآمدتر شود. این امر به علاوه هدایت منابع به سمت طبقه مدیران در نظام نوپیرال (و همراه با آن تضعیف دولت رفاه) بدین معناست که تقریبا همه‌جا، معلمان، پرستاران، پرستاران خانگی، بهیارها، و دیگر اعضای طبقه‌ای که به کار پرستاری و مراقبت مشغول‌اند در صف اول مبارزه کارگران بوده‌اند. به‌خورد‌های هفته گذشته در پاریس بین کارگران آمبولانس و پلیس چه‌بسا نمادی روشن از آرایش جدید نیروها باشد. به‌علاوه، گفتار عمومی از واقعیت‌های جدید جا مانده است، اما به مرور زمان، کم‌کم سؤال‌هایی کاملا جدید از خودمان خواهیم پرسید: مثلا، به جای اینکه بیرسیم چه اشکالی از کار می‌توانند خودکار باشند، باید پرسید دقیقا چه می‌خواهیم و چه نمی‌خواهیم؛ تا کی می‌خواهیم نظامی

گفت‌وگو با ریک آزان درباره اعتراضات جلیقه‌زرها

پاریس میدان جنگ است

ترجمه: علی سالم



نقطه عطف ظاهر می‌شود. بنابراین جا دارد نویسنده‌گان، هنرمندان، و روشنفکران -هرچند من ایسن کلمه را دوست ندارم – نه از هرآنچه در این جنبش به گوش می‌رسد بلکه حداقل از حق شورش حمایت کنند. من نشانه‌های ضعیفی از این حمایت می‌بینم، به‌جز امانوئل تاد که به شبکه رادیویی «فرانس‌کالجِر» گفت جلیقه‌زرها موجب شده‌اند او به فرانسوی‌بودن خود افتخار کند.

شما این سکوت را چگونه توضیح می‌دهید؟
عموم روشنفکران خشونت را شر می‌دانند. کسانی هم که چنین نیستند و ممکن است گاهی خشونت را مشروع بدانند، وقتی می‌بینند راست افراطی در این خشونت حاضر است دلسرد می‌شوند. اما این موضوع مرا نگران نمی‌کند.

چون حتی اگر دشمن دشمن من دوست واقعی من نباشد، لافلا تا حدودی دوست من است.

کتاب «ابداع پاریس» شما امکان گشت‌زدن در شهری را فراهم می‌کند که قادر است با قلوله‌سنگ‌ها مرتب در تاریخ و نظم موجود وقفه اندازد. جغرافیای پاریسی شورش جلیقه‌زرها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

موضوعی که تازگی دارد این است که این شورش در محله‌های پولدارنشین تلفاتی به جا گذاشت. سابق بر این من هیچ نوع شورش‌ی ندیدم که در خیابان فوش یا خیابان فریدلان روی داده باشد. در مه ۶۸، به غیر از تلاشی محدود برای آتش‌زدن بورس اوراق بهادار، در ساحل شمالی رود سن هیچ اتفاقی نیفتاد. در کمون پاریس محله‌های پولدارنشین به‌سرعت طی هفته خونین باز پس گرفته شد، و مبارزه عمدتا

اندیشه

را حفظ کنیم که در آن هرچه کار یک نفر بیشتر به کار دیگران می‌آید و به آنها سود می‌رساند، به احتمال زیاد مزردش کمتر می‌شود.

عامل دوم اینکه رخداد‌های سال ۲۰۱۱ که با شورش‌های عربی آغاز شد و با گذر از جنبش‌های تسخیر میدان‌ها به جنبش تسخیر وال‌استریت رسید، ظاهرا شکافی عمیق در فهم عرفی از سیاست به‌جا گذاشته است. یکی از راه‌هایی که آدم متوجه می‌شود یک لحظه انقلابی جهانی رخ داده این است که ایده‌هایی که اندکی پیش دیوانگی به نظر می‌آمدند، ناگهان بدل می‌شوند به فرض‌های اساسی حیات سیاسی. مثلا ساختار بدون رهبر، افقی، و مبتنی بر دموکراسی مستقیم جنبش تسخیر تقریبا در همه جای دنیا احقانه، خوش‌خیالانه و غیرعملی جلوه داده شد و به محض اینکه جنبش سرکوب شد، ساختارش را دلیل شکست آن عنوان کردند. بدیهی است جنبش تسخیر نامتعارف به نظر برسد، نه فقط در سنت آثاریستی، بلکه در فمینیسم رادیکال، و حتی، برخی اشکال معنویت بومی. اما اکنون روشن شده که این ساختار در همه‌جا به قالب اصلی سازمان‌دهی دموکراتیک بدل شده است، از بوسنی تا شیلی و هنگ‌کنگ. اگر یک جنبش دموکراتیک توده‌ای ظهور کند، این قالب تنها فرمی است که انتظار می‌رود به خود بگیرد. در فرانسه، جنبش شب‌خیزان شاید اولین موردی باشد که این نوع سیاست افقی را در سطح توده‌ای پذیرفت، اما این واقعیت که جنبشی در اصل متشکل از کارگران روستایی و شهرهای کوچک و کارگران خوش‌فرما بدون برنامه‌ریزی قبلی نوعی از رای رویه را اتخاذ کرده‌اند، نشان می‌دهد که ما با یک فهم عرفی جدید درباره ماهیت دموکراسی طریم.

روشنفکران تقریبا تنها طبقه‌ای از مردم‌اند که ظاهرا قادر به درک این واقعیت جدید نیستند. درست همان طورکه در جنبش شب‌خیزان به نظر می‌رسید بسیاری از «رهبران» خودخوانده جنبش نمی‌توانند یا رغبتی ندارند بپذیرند اشکال افقی سازماندهی در واقع شکلی از سازماندهی بودند (آنها نمی‌توانستند بفهمند کنارگذاشتن ساختارهای سلسله‌مراتبی فرق دارد با هرج‌ومرج مطلق)، حالا هم روشنفکران چپ‌گرا و راست‌گرایي که تکاید دارند جلیقه‌زرها «ضد ایدئولوژیک‌اند، نمی‌توانند بفهمند برای جنبش‌های اجتماعی افقی وحدت نظریه و عمل در دل عمل وجود دارد (ولی در جنبش‌های رادیکال اجتماعی گذشته بیشتر در نظر بود تا عمل). این جنبش‌های جدید نیازی به روشنفکران پیشتر ندارند تا آنها را به ایدئولوژی مجهز کنند، چون آنها همین الان ایدئولوژی دارند: کنارگذاشتن روشنفکران پیشتاز و آغوش‌شودن به کثرت و خود دموکراسی افقی.

بی‌شک در این جنبش‌های جدید نقشی برای روشنفکران وجود دارد، اما نقش آنها باید این باشد که کمتر حرف بزنند و بیشتر گوش دهند. هیچ‌یک از این واقعیت‌های جدید، چه مناسبات پول و قدرت، چه فهم جدید از دموکراسی، بعدی است به این زودی‌ها از این برنود، حال «پرده» بعدی این نمایش هر چه می‌خواهد باشد. زمین زیر پایمان جابه‌جا شده است، و باید با حواس جمع به این فکر کنیم که متحاندانم دقیقا کجا هستند: در کلی‌گرایی بی‌مایه قدرت مالی، یا کسانی که با پرستاری و مراقبت هر روزه جامعه را ممکن ساخته‌اند.

۱- اثر کانتیلون (Cantillon Effect) اشاره دارد به تأثیر افزایش عرضه پول بر سطح عمومی قیمت‌ها و اینکه چطور تغییر در عرضه پول در یک اقتصاد می‌تواند بر قیمت کالاهای گوناگون در نسبت‌های مختلف تأثیر بگذارد؛ یعنی افزایش عرضه پول نه‌تنها سطح قیمت‌ها، بلکه ترکیب قیمت‌ها را نیز از طریق اثر مستقیم پول اضافی بر الگوی مصرف گروه‌های اجتماعی مختلف تغییر می‌دهد.

منبع: <http://criticallegalthinking.com>

توده‌ای حتما نیاز به دانش عمومی درباره مهم‌ترین تکنولوژی‌ها داشته باشیم. برای متوقف‌کردن یک پالایشگاه یا کارخانه انرژی اتمی، مهم نیست بدانیم آنها چگونه کار می‌کنند. تنها چیزی که نیاز داریم کامیون‌ها و آتش‌زدن تایرها است. همین که پیروزی به دست آید، کسانی که در این مجتمع‌ها و پالایشگاه‌ها کار می‌کنند و از بابت آن نگرانی ندارند قادرند به خوبی ماشین‌آلات را به راه بیندازند. الان وقت این سوال نیست که آیا کماکان باید مسائل اتمی آنی کار کنند یا نه.

آخبری از شعار «اعتصاب عمومی» نیست. چه توضیحی برای این قضیه دارید؟

این یک شعار آثاریستی قدیمی است که هیچ جا کار نکرده است. حتی در ۱۹۶۸، که دوره بزرگ‌ترین اعتصاب‌های موجود بود، مراکز کار یکی‌یکی متوقف شدند. چه در ۱۹۳۶ و چه در ۱۹۶۸، اعتصاب‌ها عمده بیشتر سلسله‌ای از اعتصاب‌های محلی‌اند که گسترش می‌یابند. از این گذشته، اصل اعتراضات کنونی فقط ربطی به کار و محل کار ندارد.

آ در یادداشت‌تان در مجله «لاندى مَن»ان، وقتی بسیاری از جوانان فریاد می‌زنند «همه از پلیس متنفرند»، حرف متفاوتی زدید و نوشید: «همه از فتح باستی تا سرنگونی نعلی و مبارک، لحظه تعیین‌کننده وقتی بود که نیروی نظم به مردم پیوست». این لحظه تعیین‌کننده به چه چیزی بستگی دارد و آیا در دسترس است؟

من اصرا بر خوش‌بینی دارم. وقتی از شعار «همه از پلیس متنفرند» انتقاد کردم همه به من خندیدند. من هم از فاشیست‌هایی که در برخی از واحدهای پلیس هستند متفرم. ولی بخش عمده پلیس، مشتمل بر افراد زیادی که در گروهان امنیت جمهوری (CRS) کار می‌کنند، پولترایا هستند. استثمار می‌شوند و آن را به‌وضوح احساس می‌کنند. باید آنها را مخاطب قرار دهیم. اگر در سن‌وَسال کنونی‌ما بپویم، به همراه رفقا ایست بازرسی می‌رویم و رنتم و به آنها می‌گفتم: «شما استثمار می‌شوید، خودتان این را می‌دانید. اینجا چه می‌کنید؟» فکر می‌کنم، حتی اگر همان موقع نپذیرند، لااقل ذهنیت‌شان تغییر می‌کند.

طی روزه‌های اولیه بسیج جلیقه‌زرها دیدیم بعضی از آنها با پلیس صحبت می‌کنند و گاهی همدلی آنها را برمی‌انگیزند. به نظرم، این جنبش می‌تواند بیشتر و بهتر از یک قیام رودروری کلاسیک با پلیس صحبت کند. بخشی از پلیس پاریس و CRS با گوش‌دادن به حرف‌های جلیقه‌زرها تردیدهایی به جاشان افتاده و آماده‌اند برای همیشه در باورهایشان تردید کنند.

منبع: **ورسو**

گفته‌ها

علم ساکت اجتماعی در ایران

● **مقصود فراستخواه در همایش «جامعه‌شناسان ایرانی و جامعه ایرانی، مورد نراقی»:** در علوم پایه شاید هیچ مدیر حکومتی و دولتی‌ای نتواند از نظریات علمی مانند بیگ‌بنگ کمک بگیرد اما این نظریات درک ما را از جهان و خودمان بهبود می‌بخشند. مسئله تمدن و جامعه ما این است و نیاز به فلسفه، ادبیات، علوم فرهنگی و اجتماعی بیش از نیازهای کاربردی است. این علوم ارزش‌های غیرکاربردی دارند؛ ارزش‌هایی که برای بشریت. اگر علوم اجتماعی نباشد امکان نقدهای هدف ما فراهم نمی‌شود. در اینجا مسئله بر سر حقیقت، عدالت و خیر است. من علوم انسانی را در چند دهه اخیر بررسی کرده‌ام و نگاه ویژه‌ای به «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی» داشته‌ام. این مؤسسه یک پاسخ‌گویی خلق به تجربه شکست نهضت ملی است و مبین زنده‌بودن علوم اجتماعی است که به مسائل جامعه واکنش نشان می‌دهد. شواهد هم نشان می‌دهد پس ذهن مؤسسان این مؤسسه نوعی حس ملی بود؛ نوعی فکر سرزمین و جامعه ایرانی. اگر تعاملات اجتماعی بین‌نسلی و درون‌نسلی علوم‌اجتماعی‌ها نبود، این مؤسسه به وجود نمی‌آمد. علوم اجتماعی در ایران در حد توان با دشواری تمام کوشید آموزش‌ها و تحقیقات خود را به مسئله ایران و محنت‌های آن معطوف کند اما سیاست‌گذاران از پذیرش به‌موقع این یافته‌های علوم اجتماعی که معطوف به رهایی بود، سرباز زدند؛ آنچه مهم نبود مرجعیت علم بود و گوش شنوایی برای علم انتقادی.

در راه علوم اجتماعی معطوف به رهایی دو سطح موانع وجود داشت. نخست ضعف درون خود اهالی علوم اجتماعی اعم از نظام تحقیقاتی، مدیریت و غیره و از سوی دیگر در بیرون علوم اجتماعی نیز ساخت اقتصاد غریملود و صورت‌بندی قدرت مؤثر بود. عده‌ای در ایران درباره این مسائل کار کردند و در این زمینه پیش رفتند. آنها تکنوکرات‌ها را نقد و عملکرد دولت را بررسی کردند. نراقی در ۱۳۴۵ همگام با باتامور به بررسی فرار مغر‌ها می‌پردازد. او مهر‌زمان با جهان علم کار می‌کند. از درون علمی که دراین‌باره تولید می‌کند، کنشش آکادمیک بیرون می‌آید و نتیجه می‌گیرد دانشگاه نیاز به هیئت‌امنا دارد. او می‌کوشد با سایر کنشگران قانون هیئت‌امنا را تدوین کند تا بتواند مربی تربیت و استخدام کنند. گزارش فرار مغر‌ها در روزنامه چاپ می‌شود. وقتی این مقاله منتشر شد، دست‌اندرکاران گفتند این موضوع را تمام کنید و مسکوت و علم ساکت است. به تغییر یحی مهدوی علم‌الاجتماع علم ساکت است و سوزنه‌یخی سربه‌زیری دارد که هیچ اثر خطرناکی نمی‌نویسد! درعین حال مطالعات نشان می‌دهد که کنشگرانی بودند که تن به نظم سوزنه‌های ساکت ندادند. کنشگرانی چون توسلی، اشرف و دیگران سعی کردند زلزله را امر اجتماعی بدانند و پیامدهای آن را بررسی کنند. از سوی دیگر علوم اجتماعی به مسئله نفت در ایران می‌پردازد و می‌گوید از درآمد نفت تنها عده‌ای در تهران برخوردار می‌شوند. علوم اجتماعی در ایران علم قفل‌شده است و گزارش‌های اجتماعی آن در قفسه‌اند. علم در ایران مغلوب مناسبات قدرت، سیاست و ثروت است. پس علم به حاشیه‌نشینی تن داده است. در سال ۱۳۳۹ طرحی در وزارت صنایع مصوب می‌شود و علوم اجتماعی‌ها درباره وام سرمایه‌گذاری صنعتی تحقیق می‌کنند. نتیجه این بود که این وام‌ها در واسطه‌گری زمین و غیره صرف شده است. وقتی گزارش به اینجا می‌رسد، متوقف می‌شود. مثال‌های دیگر هم هست؛ از گزارش‌های سرشماری در ایران و غیره. نراقی نشان می‌دهد چگونه با روش‌های آماری‌گری در ایران دخترچه‌ها شمرده نمی‌شوند. از سوی دیگر علوم اجتماعی تلاش کرده درباره شهر سخن بگوید. امثال نراقی درباره ساختار شهر سخن گفتند و از مسئولان دعوت کردند. آنها در مؤسسه مطالعات تحقیقات و اجتماعی به ارزش اضافی زمین در ایران رسیدند اما نتیجه این گزارش در پاریس به زبان فرانسه منتشر شد؛ چون در ایران قابل چاپ نبود، هرچند این تحقیق در دنیا هم بی‌سابقه بود. آنها اعتقاد به مواد مخدر، فحشا، چک‌های بی‌محل و... را بررسی کردند و پیامدهای آن را به‌طور علنی توضیح دادند. آنها برای تهران اطلس طراحی کردند و روی معضلات آن کار کردند. نراقی و همکارانش از ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸ درباره علم اجتماعی آینده‌اندیش کار کردند و دستاوردهایشان خود را در سال‌های بعدی نشان داد. آنها برنامه‌های آموزشی را پیش‌بینی کردند و درست کردند. بسیاری از گزارش‌ها آینده‌پژوهی علم اجتماعی در ایران به دلیل محدودیت‌ها منتشر نشد اما به‌قدر استطاعت تلاش کردند. اصحاب علوم اجتماعی در ایران در گذشته با وجود قفل‌هایی که بر تحقیقاتشان زده می‌شد، تصویری از ایران و حس و حال علمی و مسئولیت علمی برای حل مشکلات داشتند. آنچه امروز با آن مواجهیم، ازین‌رفتن این حس است؛ چون این محدودیت‌ها بوده و هست و علم اجتماعی هیچ‌گاه با قدرت احساس راحتی نمی‌کند. اما امروز مسئله این است که سوزنه‌های ما درصدد اکتشاف باشند یا سربه‌زیر و ساکت.

منبع: **ایبنا**